

أَعُوذُ بِاللَّهِ مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

راجع به معنای حَجَّةُ الْإِسْلَام و وجوبِ مَرَّةً وَاحِدَةً
دیروز عرض شد که: حَجَّةُ الْإِسْلَام یک مرتبه واجب
است و اعاده نمی‌شود، گرچه ممکن است به عِلَلِ
حج برای سنوات بعد واجب باشد؛ بِنَدْرِ او شِبْهَهُ أَوْ
مَصْلِحَةٍ وَلَكِنْ أَنْ وَجُوبِ حَجِّ، وَجُوبِ حَجَّةِ الْإِسْلَام
نیست. وَجُوبِ حَجَّةِ الْإِسْلَام همان مَرَّةً وَاحِدَةً است،
الی آخر العُمَر.

منتهی آن حَجَّةُ الْإِسْلَام در ظرف تَكْلِيفِ خَاصِّ
خودش واجب می‌شود، یعنی اگر فرض کنید یک
شخصی - دیروز بحث عبد و أمه و این‌ها را کردیم -
در حال عبودیت أَحَجُّ بِهِ مَوْلَاهُ، این شخص يُعَدُّ
حَجَّةُ الْإِسْلَام و اگر تا آخر عمر این ادامه پیدا کند،
این حَجَّةُ الْإِسْلَام صدق می‌کند، یعنی اگر به عبد
بگویند شما حَجَّةُ الْإِسْلَام را انجام دادی؟ می‌گوید بله
انجام دادم. انجام داده رَقٌّ است در حال رَقِیت است
می‌گوید حَجَّةُ الْإِسْلَام را انجام دادم.

دلیل برای مسأله این است که اگر مولا در

سنوات بعد ذهاب حج را به اختیار عبد بگذارد و افرادی این را ببرند، یعنی مال در اختیارش بگذارد یا این که اجازه بدهد مثلاً افرادی این عبدش را به حج ببرند عبد می تواند قبول نکند، چرا؟ چون حَجَّةُ الْاِسْلَامِ انجام داده با این که این در اختیارش است، مولا مال در اختیارش گذاشته، زاد و راحله در اختیارش می گذارد، خود مولا بذل می کند، بذل زاد و راحله می کند یا این که دوستان مولا با اذن مولا این را می خواهند به حج ببرند، عبد می تواند بگوید که من حَجَّةُ الْاِسْلَامِ را انجام دادم دیگر نمی روم، می تواند. درست؟ این دلیل بر این است که قد قضی حَجَّةُ الْاِسْلَامِ، ولی خب این مرةً واحده این مرةً واحده یعنی همین، یعنی مرةً واحده مادامی که عبد، عبد است. و در تحت رقیّت است این مرةً واحده به مرةً ثانیه متبدل نخواهد شد.

حالا اگر عبد آمد و معتق شد، آمد حُرُّ شد خب تبدل موضوع است، باز مرةً واحده حَجَّةُ الْاِسْلَامِ واجب است. نه بیشتر یعنی حالا اِمّا در عرفات این عتق برای او حاصل بشود مثل این که در روایت امام صادق بود که آن حَجَّةُ الْاِسْلَامِ به حساب می آید یعنی آن حَجَّةُ الْاِسْلَامِ عبودیّت بر می گردد به

حَجَّةُ الْإِسْلَامِ حَرِيَّتْ؛ از آن حالت عبودیت بواسطه انقلاب موضوع بر می گردد به حریت، هیچ اشکالی هم پیش نمی آید یا این که خودش بعداً مستطیع بشود یک حَجَّةُ الْإِسْلَامِ هم بر او واجب می شود. پس در واقع در این صورت این نقض و جوب حَجَّةُ الْإِسْلَامِ مرهً واحده نشد، حَجَّةُ الْإِسْلَامِ مرهً واحده به وضعیت خودش باقی ماند منتهی موضوع در این جا تبدل پیدا کرده است.

موضوع عبد و رقیّت یک حَجَّةُ الْإِسْلَامِ دارد، و موضوع حریت یک حَجَّةُ الْإِسْلَامِ دارد. با هم فرق می کند.

نظیر این مسأله در مورد کسی است که او را به حج ببرند در آن جا هم مطلب به همین کیفیت است. البته دو تا یکی او را به حج ببرند حالا اونی که او را به حج ببرند آن را الآن روایتش را عرض می کنیم: «عَنِ الْحُسَيْنِ بْنِ سَعِيدٍ عَنْ فَضَالَةَ بْنِ أَيُّوبَ عَنْ مُعَاوِيَةَ بْنِ عَمَّارٍ قَالَ قُلْتُ لِأَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ رَجُلٌ لَمْ يَكُنْ لَهُ مَالٌ فَحَجَّ بِهِ رَجُلٌ مِنْ إِخْوَانِهِ أَيَجْزِيهِ ذَلِكَ عَنْهُ عَنْ حَجَّةِ الْإِسْلَامِ أَمْ هِيَ نَاقِصَةٌ قَالَ بَلْ هِيَ حَجَّةٌ تَامَةٌ» این کفایت از حَجَّةُ الْإِسْلَامِ می کند، حج

تامه است. این جوابی که حضرت دادند به این شخص که فرمودند: به عنوان حَجَّة تامه و فرمودند حَجَّة الاسلام. این یک وقت شبهه نشود بر این که منظور در این جا حَجَّة الاسلام نیست؟ چرا؟ چون جواب مطابق با سؤال است، سؤال از تمامیت و نقصان نکرده، چون در مرتبه ناقص و تام، فاسدی بین آن دو نیست. ناقص به معنای باطل نیست که حج باطل باشد، یا یک جزئش ناقص باشد و باید تدارک کرد. مثل این که کسی روز دوازدهم سنگ نروده، رمی نکرده این باید رمی کند و بعد از مکه باید بیاید رمی کند و برود. یا این که یک شخصی نماز طواف نخوانده و باید بیاید نماز بخواند، و امثال این. این نقصان حج در این جا اخلال به حج نیست بلکه نقصان حج منظور عدم از براءت ذمه است. یعنی ذمه بری شده یا نه؟ حج تام یعنی حجی که مورد قبول است حج پذیرفته شده. خب این شخص سؤال می کند آیا این حج او حَجَّة الاسلام است حضرت می فرمایند که: بله، این حج او حج تمام است. یعنی حَجَّة الاسلام حساب می شود.

آن وقت استفاده‌ای از این روایت می کنیم این است که اگر سال بعد باز بعضی از اخوان بخواهند او

را به حج ببرند، این دیگر می تواند قبول نکند. چرا؟ چون حج تام خودش را انجام داده و طبق این روایت حجّش تمام است. بعد از حجّ تام که همان حَجَّةُ الْإِسْلَام است خب دیگر حجی واجب نیست، یا این که اجیرش کند برای مکه می تواند قبول نکند، حَمَلِه دَار باشد و کاروان ببرد، می تواند قبول نکند. چون حج را بصورت تام در این جا انجام داده است.

این روایت، روایتی است که بر این مسأله دلالت دارد. یا روایت دیگر که باز سندش فرق می کند، که «عَنِ الْفَضْلِ بْنِ عَبْدِ الْمَلِكِ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ سَأَلْتُهُ عَنْ رَجُلٍ لَمْ يَكُنْ لَهُ مَالٌ فَقِيرٌ» است «فَحَجَّ بِهِ أَنَسٌ مِنْ أَصْحَابِهِ» این روایت یک قدری صریح تر است «أَقْضَى حَجَّةَ الْإِسْلَامِ قَالَ نَعَمْ» این دیگر صریح است؛ نعم به همان حَجَّةُ الْإِسْلَام می خورد این جا دیگر تامه نیست، حضرت صریح می فرمایند چیزی اضافه نمی کنند، این روایت هم دلالت می کند این حجّی را که انجام داده تمام است.

شیخ فقط این دو روایت را ذکر کردند، من ندیدم، حالا خودتان بروید نگاه کنید ببینید نظیر این

۱۱- وسائل الشیعه ج ۱۱ ص ۴۱.

دو روایت هست یا نه؟ البته هر کجا هست صحیح و مُسند و موثّق است. در این جا مطلبی که در این روایت حضرت است می فرماید: «فَإِنْ أَيْسَرَ بَعْدَ ذَلِكَ فَعَلَيْهِ أَنْ يَحُجَّ» این مثل آن رقیّت می شود چون موضوع در این جا تفاوت کرده، آن موضوع در حال فقر بود این در حال غنا است آن در حالت عُسر بود این در حالت یُسر است، یک شخصی خودش عُسر را انتخاب می کند. آن اشکال ندارد، ولی یک شخصی مُعسر است کسی که اعسار دارد در اعسار است، آن یک تکلیف دیگری دارد. با آن فردی که او این جنبه را ندارد آن را عرض کردم، حالا هم توضیح می دهم، لذا امام علیه السّلام می فرماید: «فَإِنْ أَيْسَرَ بَعْدَ ذَلِكَ فَعَلَيْهِ أَنْ يَحُجَّ» واجب است که حج را انجام بدهد «قُلْتُ هَلْ تَكُونُ حَجَّتُهُ تِلْكَ تَامَّةً أَوْ نَاقِصَةً إِذَا لَمْ يَكُنْ حَجٌّ مِنْ مَالِهِ قَالَ نَعَمْ قُضِيَ عَنْهُ حَجَّةُ الْإِسْلَامِ وَ تَكُونُ تَامَّةً»^۱. حَجَّةُ الْإِسْلَامِ را انجام داده و تامه است «وَ لَيْسَتْ بِنَاقِصَةٍ وَ إِنْ أَيْسَرَ فَلْيَحُجَّ»^۲. اگر این به یُسر رسید واجب است که؛ فلیحج، دوباره حجش را انجام بدهد.

نظیر این که دوباره باید انجام بدهد روایاتی

۱ - همان.

۲ - همان.

است که مربوط به اعاده است روایت از کافی است؛
 «عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ وَ سَهْلِ بْنِ زِيَادٍ جَمِيعاً عَنْ
 أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ أَبِي نَصْرِ عَنْ عَلِيِّ بْنِ أَبِي حَمْزَةَ
 عَنْ أَبِي أَبِي بَصِيرٍ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ لَوْ أَنَّ
 رَجُلًا مُعْسِرًا أَحَبَّهُ رَجُلٌ كَانَتْ لَهُ حَبَّةٌ» این حجت
 حساب می آید «فَإِنْ أُيْسِرَ بَعْدُ كَانَ عَلَيْهِ الْحَجُّ» بر او
 واجب است باز این حج را انجام بدهد، این هم یک
 روایت.

پس از این جا استفاده می شود که مرتبه عسر با
 مرتبه یُسْر از نقطه نظر تعلق تکلیف دو تاست، یک
 شخصی در عسر است و افراد او را به حج می برند
 می گویند با ماشین خودمان داریم می رویم تو هم بیا
 برویم. خودش در عسر است و نمی تواند پیاده هم
 برود، قدرت ندارد، زاد ندارد، راحله ندارد، هیچی
 ندارد. همین فقط یک دست پیراهن و شلوار دارد،
 چه خوبه آدم این طوری باشد ها. دیگر بی خیال.

گفت عاقل مشو تا غم دیوانگان خوری دیوانه

شو تا غم تو عاقلان خورند^۱

^۱ شعر از شجاع کاشی

آن‌هایی که عاقلند هی تو سرشان می‌زنند، آن‌ها که دیوانه‌اند راه می‌روند هرهر می‌خندند می‌گویند شما بزنی تو سرتان، عوض ما هم بزنی.

یا به قول اینکه می‌گفت:

هیچی ندارد می‌گوید آقا بیا سوار شو برویم، این در حال عسر است. این یک موضوع است. او را می‌برند، الآن برای او این مسأله حاصل شده و او را می‌برند آیا واجب است قبول بکند، یا می‌تواند قبول نکند؟ بر او واجب است که قبول کند. چرا؟ چون می‌گویند بیا برویم نمی‌تواند بگوید نه، نمی‌آیم.

أَحْبَهُ رَجُلٌ إِنْ أَرَادَ حَجَّ بِرَأْسِهِ بِرَأْسِهِ. یعنی بگوید بفرمائید؛ دارند می‌برندش، نمی‌تواند بگوید نه من این کار را نمی‌کنم و نمی‌آیم. این حَجَّش حَبَّةُ الْإِسْلَامِ است. هیچ تفاوتی با سایر حج‌ها ندارد، ولی حَجِّی است که در حال عسر انجام شده است، خدا می‌خواهد بنده‌اش وقتی که حج انجام می‌دهد در حال یُسْر باشد، با اختیار باشد، با اراده خودش باشد و استقلال داشته باشد، در حرکت و در مسیر نه اینکه ببرندش، اینکه الآن به این صورت انجام داده این تعلق تکلیف به زمان عُسْر و حَبَّةُ الْإِسْلَامِ است.

و لذا اگر در سالهای بعد هم بخواهند به این کیفیت او را ببرند می‌تواند نپذیرد، و قبول نکند بگوید من حَجَّةَ الاسلام را انجام داده‌ام، ولی اگر همین شخص به یُسْر رسید، تبدل موضوع می‌شود، لذا حضرت می‌فرماید فعليه أن يحج.

حالا با توجه به این قضیه فتوای مرحوم شیخ که می‌فرماید این روایت دلالت بر استحباب میکند، از کجاست؟ از کجا مرحوم شیخ می‌فرماید که این مستحب است؟ قوله عليه السلام و ان أيسرَ فليحج محمولٌ على سبيل الاستحباب يدلُّ على ذلك الخبرُ الأول. خبر اول دلالت می‌کند؟! این که هیچ دلالت بر این مسأله نداشت. چون روایت در آن استحباب نبود، بلکه در روایت صراحت یا ظهور در وجوب بود؛ و قوله عليه السلام في هذا الخبر إذاً قد قضى حَجَّةَ الاسلام، ایشان همان اشتباه برایشان پیدا شده اینکه در این خبر دارد و قد قضى حجة الاسلام و تكونُ تامة و ليست بناقصة يدلُّ على ما ذكرنا؛ دلالت می‌کند بر این که دیگر حج بر او واجب نیست، مرحوم شیخ دلالتش این است که؛ مگر حضرت نگفتند قضی حَجَّةَ الاسلام و ليست بناقصة و تكونُ تامة. ما بعد از اتمام حج، چیزِ دیگر نداریم،

حَجَّةُ الْاِسْلَامِ هُمِ اَنْجَامِ دَادِهٖ بُوْد، وَجُوْبِ هُمِ اَنْجَامِ
دَادِهٖ خُبِّ بَعْدِشِ چِیْسْتِ؟ بَعْدِشِ نَاقِصَهٗ، پَسِ اِیْنَ
فَلِیْحِجِ اسْتِحْبَابِ مِیْ شُوْد.

دَرِ حَالَتِیْ كِهٖ مَآ مِیْ گُوئِیْمِ، نَهٗ! چِرَا شَمَا فَلَیْحِجِ رَا
اسْتِحْبَابِ مِیْ گِیْرِیْدِ؟ بِیَا حَجَّةُ الْاِسْلَامِ رَا تَفْسِیْرِ كُنْ،
اِمَامِ عَلِیْهِ السَّلَامِ كِهٖ مِیْ فَرْمَایْدِ فَلَیْحِجُ اَزِ كَجَا شَمَا
اِیْنَ یْحِجِ رَا حَمَلِ بَرِ اسْتِحْبَابِ مِیْ كُنِیْدِ؟ مَگَرِ یْحِجِ -
حَالَا نَمِیْ گُوئِیْمِ صِرَاحَتِ دَارْدِ- مَگَرِ ظُهْوَرِ دَرِ
وَجُوْبِ نِدَارْدِ؟ چِهٖ اَشْكَالِ دَارْدِ یَكِ نَفْرَحِجِ تَمَامِ
اَنْجَامِ بَدَهْدِ وَ بَرِ اَوْ وَاجِبِ بَاشْدِ یَكِ حِجِ دِیْگَرِ اَنْجَامِ
بَدَهْدِ؟ اِگَرِ یَكِ حِجِ تَمَامِ اَنْجَامِ بَدَهْدِ اَیَا بَهٗ نَذْرِ وَ شَبَهٗ
نَذْرِ وَ اِمْتَالِ ذَلِكِ دَرِ سَنَوَاتِ مَقْبَلَهٗ اَیَا حِجِ بَرَایْشِ
وَاجِبِ نَمِیْ شُوْدِ؟! چَوْنَ حِجِ وَاجِبِ اَنْجَامِ دَادِهٖ؟! بَلَهٗ
وَاجِبِ مِیْ شُوْدِ.

مَآ مِیْ گُوئِیْمِ هَمَانِ عِلْتِ وَجُوْبِ حِجِ دَرِ اَنْ مَوْقِعِ
الْاَنْ بَصُوْرَتِ دِیْگَرِ كِهٖ یُسْرِ اسْتِ بَرَایِ اَوْ حَاصِلِ
شَدِهٖ اسْتِ. خُبِّ چِرَا حَجَّةُ الْاِسْلَامِ رَا دُوْبَارَهٗ اَنْجَامِ
نَدَهْدِ؟ اِیْنَهَا مِیْ گُوئِیْمِ مَآ یَكِ حَجَّةُ الْاِسْلَامِ بَیْشْتَرِ
نَدَارِیْمِ، خُبِّ مَآ هَمِ مِیْ گُوئِیْمِ یَكِیْ بَیْشْتَرِ نَدَارِیْمِ،
حَجَّةُ الْاِسْلَامِ دَرِ یُسْرِ یَكِ حَجَّةُ الْاِسْلَامِ اسْتِ. لَذَا اِگَرِ
شَخْصِ دَرِ حَالِ یُسْرِ حَجَّةُ الْاِسْلَامِ اَنْجَامِ بَدَهْدِ تَا اٰخِرِ
عَمْرِ دِیْگَرِ وَاجِبِ نِیْسْتِ، مَآ هَمِ هَمِیْنَ رَا مِیْ گُوئِیْمِ،

چرا ما بیائیم روایت را تحریف کنیم آیا برگرداندن ظهور فلیحج یا فعلیه ان یحج یا یجب علیه واجب^۲ که در مورد عبد بود، آیا این تحریف روایت نیست؟! یعنی ظهور یحج را ما بدون قرینه و بدون دلیل حمل بر استحباب بکنیم خب به چه دلیلی؟ جناب شیخ در این جا چه قرینه‌ایی ارائه می‌کنند؟! تا ما هم بفهمیم، خب ما نفهمیدیم فکر می‌کنیم می‌فهمیم، لذا مرحوم شیخ می‌فرماید که: «يَدُلُّ عَلَى مَا ذَكَرْنَاهُ وَ مَا أَتَّبَعَ مِنْ قَوْلِهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَ إِنِ أَيْسَرَ فَلْيَحُجَّ الْمُرَادُ بِهِ مَا ذَكَرْنَاهُ مِنَ الْإِسْتِحْبَابِ لِأَنَّهُ إِذَا قَضَى حَجَّةَ الْإِسْلَامِ فَلَيْسَ بَعْدَ ذَلِكَ إِلَّا النَّدْبُ وَ الْإِسْتِحْبَابُ» هذا اول الكلام، این نکته‌ای است که تا بحال فقها از این مسأله - این یکی از موارد است - غافل بودند.

«وَالْمُعْسِرُ إِذَا حَجَّ عَنْ غَيْرِهِ فَقَدْ أَجْرَاهُ ذَلِكَ عَنْ حَجَّةِ الْإِسْلَامِ مَا لَمْ يُوسِرْ فَإِذَا أَيْسَرَ وَجَبَ عَلَيْهِ الْحَجُّ» نظیر این مسأله، مسأله‌ای است که شخص معسر نیابتاً برای غیر خودش حج انجام دهد. اگر در یسر باشد نمی‌تواند از غیر انجام دهد، تا حج بر ذمه کسی هست نیابت باطل است و نمی‌تواند انجام دهد. کسی می‌تواند نیابت انجام بدهد که یا حجة الاسلام را انجام داده، یا این که در عسر است و هنوز تعلق

تکلیف حج به او ثابت نشده است. پس وقتی که این شخص حج از غیر انجام می‌دهد معنایش این است که تکلیف هنوز نیامده چون هنوز حج انجام نداده مؤسر نیست، یعنی در یسر نیست.

روایت می‌فرماید؛ که این هم مثل همان است.

لذا ما دوتا را در یک قسم آوردیم «سَأَلْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ عَنْ رَجُلٍ حَجَّ عَنْ غَيْرِهِ يُجْزِيهِ ذَلِكَ عَنْ حَجَّةِ الْإِسْلَامِ قَالَ نَعَمْ» خیلی عجیب است، یعنی شخص رفته نیابتاً انجام داده حضرت می‌فرماید این حجة الاسلام خودش حساب می‌شود. خب این دیگر خیلی عجیب است! حج را اصلاً برای خودش انجام نداده! این را داشته باشید آن وقت که ما می‌رسیم به این مسأله که شخص در یک ماه دو تا عمره نمی‌تواند انجام بدهد ولو این که نیابتاً باشد، آن جا که رسیدیم آن وقت معنایش روشن می‌شود؛ که شخص در واقع خودش دارد این حج را انجام می‌دهد، گر چه نیابتاً از طرف یکی دیگر انجام بدهد. ولی حاجّ معتمر اوست لذا اگر فرض بکنید که آن شخص حج را دارد از طرف دیگری انجام می‌دهد، و حجّ هم مستحب است، یعنی شخص خودش حج را انجام داده است؛ زاد و راحله به یک نفر می‌دهد می‌گوید برو از طرف من یک حج انجام

بده این می شود نیابت، حالا در موقع حج باید حلق کند یا نه؟ این که دارد از طرف او انجام می دهد، او هم که حجّش مستحب است، این باید حلق کند از چه؟ - پس ببینید چقدر مطالب از این روایت داریم بیرون می آوریم - با این که آن کسی که دارد انجام می دهد بر او حج واجب نیست، یعنی فرض کنید که یک نفر ده بار مکه رفته، امسال نمی تواند برود، پول می دهد می گوید آقا از طرف من برو مکه خب این حجّش مستحب می شود دیگر، ولی این شخص چون حج اولش است این باید آنجا حلق کند مثل یک حاجی، چرا؟ چون این حَجَّةُ الْإِسْلَامِ حساب می شود، وقتی که حَجَّةُ الْإِسْلَامِ حساب می شود بایستی که سایر آداب و شرایط حَجَّةُ الْإِسْلَامِ را انجام بدهد «يُجْزِيهِ ذَلِكَ عَنْ حَجَّةِ الْإِسْلَامِ» یعنی این را به پایش می نویسند، اگر تا آخر عمر در حال اعسار بود این کفایت می کند. در حال اعسار بودها! در حال یسر نه. بعد می فرماید: «قَالَ نَعَمْ قُلْتُ حَجَّةُ الْجَمَّالِ تَامَةٌ أَوْ نَاقِصَةٌ قَالَ تَامَةٌ قُلْتُ حَجَّةُ الْأَجِيرِ تَامَةٌ أَوْ نَاقِصَةٌ قَالَ تَامَةٌ»^۱ حضرت می فرماید: تامة. همه اینها تامة هستند، همه اینها حجشان تمام است و

۱ - همان.

همه این‌ها حَجَّةُ الاسلام است.

حالا وجوبش نسبت به یسر «عَنْ آدَمَ بْنِ عَلِيٍّ عَنْ أَبِي الْحَسَنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ مَنْ حَجَّ عَنْ إِنْسَانٍ وَلَمْ يَكُنْ لَهُ مَالٌ يَحُجُّ بِهِ أَجْزَأَتْ عَنْهُ حَتَّى يَرْزُقَهُ اللَّهُ مَا يَحُجُّ بِهِ وَ يَجِبَ عَلَيْهِ الْحَجُّ»^{۱۱} حج برایش واجب است، این‌جا می‌بینیم مرحوم شیخ می‌فرمایند: در این‌جا دلالت بر وجوب می‌کند، خب چطور دلالت بر وجوب می‌کند؟ این‌که با آن فرق نکرد! مگر این حَجَّةُ الاسلام را جناب شیخ بالا نفرمودند دلالت بر استحباب می‌کند؟! چطور شد بآنک تجر بائی لا تجر؟ تجر می‌دانید معنایش یعنی چه؟ چطور آن روایتی که پشت این صفحه راجع به حَجَّةُ الاسلام است می‌فرمائید که؛ ما یک حَجَّةُ الاسلام بیشتر نداریم، پس بقیه‌اش استحباب می‌شود.

آنجا دلالت بر استحباب می‌کند، اما روایت معاویه بن عمار را که می‌گوید: «يُجْزِيهِ ذَلِكَ عَنْ حَجَّةِ الْإِسْلَامِ قَالَ نَعَمْ» این را حمل بر وجوب می‌کنید؟! چون می‌گوید که: وَالَّذِي يَدُلُّ عَلَى أَنَّهُ يَجِبُ، اصلاً خودتان هم می‌فهمید چه دارید می‌گوئید؟! آنکه دلالت بر وجوب می‌کند این است!

۱۱- وسایل الشیعه ج ۱۱ ص ۵۵.

چطور شما صفحه قبل گفتید دلالت بر استحباب می‌کند؟! شما که گفتید یک حَجَّةُ الْاِسْلَام بیشتر نداریم، حجی را که شخص در حال اعسار انجام می‌دهد. مگر طبق این روایت حَجَّةُ الْاِسْلَام نیست؟! پس چرا می‌گوئید در حالت یسر باید حَجَّةُ الْاِسْلَام را دوباره بیاورد؟! این دو فتوی از کجا در آمده؟! آن وقت شما دیگر بدانید این که ما خیلی به نظرات آقایان توجه نداریم برای چیست؟! «حَتَّى يَرْزُقَهُ اللهُ» خب این بندگان خدا هم تقصیر نداشتند هر کسی یک سعه‌ای دارد.

خدا رحمت کند مرحوم شیخ مرتضی حائری را، ما یک وقت خدمت ایشان بودیم؛ با مرحوم آقا آمده بودیم قم و رفته بودیم منزل ایشان، مرحوم آشیخ مرتضی خیلی دقیق بود، مثلاً یک روایت را که ایشان می‌آمد بررسی می‌کرد، هی اینورش می‌کرد، هی آنورش می‌کرد، و چیزهای مختلفی از آن استنتاج می‌کرد، واقعاً ما از ایشان از این نظر خیلی استفاده کردیم، من عمده استفاده فقهی‌ام را از ایشان کردم، و حدود شش سال بود که ما درس آشیخ می‌رفتیم و ایشان یک مطلبی فرمودند: که آقا من نمی‌دانم این

فضل خداست بر من، ما سواد نداریم و پدر ما، ما را به مکتبی فرستاد که من نمی‌دانم در این بحث‌ها و مطالعات که می‌کنم، وقتی نگاه می‌کنم می‌بینم از شیخ طوسی فکر من جلوتر می‌رود، و صائب‌تر است و عمیق‌تر است.

بنده خدا در مقام اثبات مسائل و ابراز نبود، حالش را داشت می‌گفت، وضعیت حالش را می‌خواست بگوید.

این را می‌خواهم برایتان عرض کنم که ما فقط نسبت به چهارده نفر باید خط قرمز داشته باشیم، بقیه افراد هر که می‌خواهد باشد، البته حالا اولیاء خاص که آن‌ها جای خودشان هستند، بقیه هر که می‌خواهند باشند، به هر درجه‌ایی می‌خواهند باشند از مقام علمی و فقهی و امثال ذلک، ما در این‌ها خلاصه نباید متوقف بشویم و در عین حال نباید بی‌احترامی کنیم.

توقف در این‌ها بزرگترین سم مهلک برای یک طلبه است، که طلبه بخواهد فکر خودش و ذهنیت خودش را متوقف و ثابت نگه دارد در کلمات اعلام و در بیانات اعلام. و این مسأله را خیلی باید ما مد

نظر قرار بدهیم.

شما ببینید در یک صفحه در کلام مرحوم شیخ تناقض است در همین جا دیدید دیگر، پشت صفحه می گوید مستحب است این جا می گوید واجب، در حالتی که هر دو روایت هم حَجَّةَ الاسلام دارد، این که نشد! یک بام و دو هوا که ما نداریم، اگر حَجَّةَ الاسلام است خب این جا هم بگویید: یَجِبُ علیه.

تو که داری تأویل می کنی تا آخرش برو. اگر امام صادق هم بیاید ده تا قَسم حضرت عباس بخورد؛ که واجب است. شما می گوید منظور استحباب است؟! امام باید تجدید نظر کند، استغفرالله. این روایت موسی بن قاسم، همین مسأله است.

البته کتاب مرحوم شیخ طوسی کتاب بسیار مهمی است و کتاب تهذیب کتابی است که هیچ طلبه‌ای غنی و بی‌نیاز از این کتاب نیست. بسیار کتاب مهمی است و روایاتی را هم که خود مرحوم شیخ جمع کرده - خدا رحمتش کند - بسیار از نظر دسته بندی در روایات خیلی کتاب مفیدی است. مرحوم آقا هم

خیلی به بنده توصیه می‌کردند یکی از مبسوط شیخ و یکی از تهذیب شیخ هیچ وقت شما غافل نباش.

نظیر این قضیه روایت علی بن ابی حمزه از ابی بصیر است که ظاهراً ایشان دیگر در این جا نیآورده ولی روایت دیگر بنده دیدم غیر از این که راجع به کسی که از طرف دیگری نیابتاً برود که روایتش در وسائل است. خب این هم یکی از افرادی است که در این جا باز باید حجتش را اعاده کند، دیگر از افراد خب راجع به اُمّ ولد هم که گفتیم، دیگر از افرادی که باید حج‌شان را اعاده بکنند افراد مخالف و یا ناصب هستند. روایت می‌فرماید که روایت از کافی است که نصفش را خواندیم که «عَنْ أَبِي بَصِيرٍ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ لَوْ أَنَّ رَجُلًا مُعْسِرًا أَحَبَّهُ رَجُلٌ كَانَتْ لَهُ حَجَّةٌ فَإِنْ أَيْسَرَ بَعْدُ كَانَ عَلَيْهِ الْحَجُّ وَكَذَلِكَ النَّاصِبُ» حضرت در ادامه خودشان می‌فرمایند که: ناصب «إِذَا عَرَفَ» وقتی که این مُتنبه بشود، مستبصر بشود «فَعَلَيْهِ الْحَجُّ» حج را باید انجام بدهد «وَإِنْ كَانَ قَدْ حَجَّ» اگر چه قبلاً حج را انجام داده است.

این جا مرحوم شیخ این روایت را حمل بر

استحباب کردند خیلی جای تعجب است! یعنی این هم از آن قبیل است، دیگر حمل بر استحباب شده در حالتی که فعلیه دلالت بر وجوب می کند، بر اوست. دلالت بر وجوب می کند حال این که چطور دلالت بر استحباب می کند ایشان این مسأله را این طور توضیح می دهند و می فرمایند که: «مَحْمُولٌ عَلَى الْإِسْتِحْبَابِ لِأَنَّهُ مَتَى حَجَّ فِي حَالِ كَوْنِهِ مُخَالَفًا فَقَدْ أَجْزَاهُ ذَلِكَ عَنْ حَجَّةِ الْإِسْلَامِ» وقتی که در حال خلاف و در حال مخالفت با اهل بیت و مخالفت با مکتب اهل بیت انجام بدهد حَجَّةِ الْإِسْلَامِ را انجام داده پس بنابراین حضرت می فرمایند: «فَعَلَيْهِ الْحَجُّ»

این معنایش این است که استحباب دارد؟!

روایتی که در این جا دلالت بر استحباب می کند و به فرمایش ایشان صحیح است و دلالت بر استحباب هم دارد حالا ما یک توضیحی در این جا خواهیم داد، روایت صفوان است از «مُعَاوِيَةَ الْعِجَلِيُّ» قَالَ سَأَلْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ عَنْ رَجُلٍ حَجَّ وَهُوَ لَا يَعْرِفُ هَذَا الْأَمْرَ «مُخَالَفًا» است، از عامه است «ثُمَّ مَنَّ اللَّهُ عَلَيْهِ بِمَعْرِفَتِهِ وَالدَّيْنُونَةَ بِهِ عَلَيْهِ حَجَّةُ الْإِسْلَامِ أَوْ قَدْ قَضَى فَرِيضَتَهُ فَقَالَ قَدْ قَضَى فَرِيضَتَهُ» حضرت می فرماید که: فریضه اش را انجام داده «وَ

لَوْ حَجَّ لَكَانَ أَحَبَّ إِلَيَّ^۱» اگر این دوباره حج را انجام بدهد بهتر است من این طور خوشم می آید.

حضرت می فرمایند: من این طور خوشم می آید که این حجش را دوباره انجام بدهد، ولی فریضه اش را انجام داده است. «قَالَ وَ سَأَلْتُهُ عَنْ رَجُلٍ وَ هُوَ فِي بَعْضِ هَذِهِ الْأَصْنَافِ مِنْ أَهْلِ الْقِبْلَةِ نَاصِبٍ مُتَدَيِّنٍ ثُمَّ مَنَّ اللَّهُ عَلَيْهِ فَعَرَفَ هَذَا الْأَمْرَ يَقْضِي حَجَّةَ الْإِسْلَامِ فَقَالَ يَقْضِي أَحَبُّ إِلَيَّ» قضا بکند بهتر است، آنجا می فرماید: «فَعَلَيْهِ الْحَجُّ» این جا می فرماید: «يَقْضِي أَحَبُّ إِلَيَّ» این معنایش چیست؟ همان طور که مرحوم شیخ می فرماید در این جا معنای استحباب است.

«وَقَالَ كُلُّ عَمَلٍ عَمَلُهُ وَ هُوَ فِي حَالِ نَصْبِهِ وَ ضَلَّالَتِهِ ثُمَّ مَنَّ اللَّهُ عَلَيْهِ وَ عَرَفَهُ الْوَلَايَةَ فَإِنَّهُ يُؤْجَرُ عَلَيْهِ» تمام کارهایی که انجام داده نماز، روزه، انفاقاتی که کرده اعمالی که انجام داده تمام است. «إِلَّا الزَّكَاةَ فَإِنَّهُ يُعِيدُهَا» چرا؟ «لِأَنَّهُ وَضَعَهَا فِي غَيْرِ مَوَاضِعِهَا لِأَنَّهَا لِأَهْلِ الْوَلَايَةِ وَ أَمَّا الصَّلَاةُ وَ الْحَجُّ وَ الصِّيَامُ فَلَيْسَ عَلَيْهِ قِضَاءٌ» این روایت، روایت صریح است. در این روایت صریح حضرت می فرمایند که

۱ - التهذيب ج ۵ ص ۹.

قضا بر او نیست، چون مخالف است قضا ندارد.

البته این که حضرت در این جا می فرمایند که لَوْ
أَنَّ رَجُلًا مَعْسَرًا يَقْضِي الْحَجَّ فِي هَذِهِ الْجَمْعَةِ لَمْ يَجِبْ عَلَيْهِ حَجٌّ بَعْدَ ذَلِكَ مِنْهَا
[گفته] این معلوم می شود که آن حج بعدی رَجُلًا
مَعْسَرًا حج استحبابی بوده است. چون حضرت
أَرَدَفَهُ بِنَاصِبٍ؛ بعد از حج معسر و بعد حج ناصب
می فرماید که: فعليه الحج. شیخ آمده این را یکی از
ادله برای حج استحباب شمرده است، منتهی
حضرت در روایت بعدی فقط ناصب را توضیح
دادند و گفتند کسی که مخالف است أَحَبُّ إِلَيَّ یا در
روایت بعدی دارد اَنِّي لَأَكْرَهُ ذَلِكَ - حالا امروز شاید
دیگر فرصت نشود - لَأَكْرَهُ ذَلِكَ از آن حجی که قبلاً
انجام داده خوشم نمی آید. یا این که حضرت
می فرماید: اَنِّي أَحَبُّ أَنْ يَعِدَ أَنْ يَحُجَّ.

این مسأله دلالت بر این مطلب ندارد. و ما
نمی توانیم این را حمل بر استحباب کنیم چرا؟! چون
ممکن است که دو مورد مختلفة النوعیه و متفقة و
المشتركة الجنسية از عبادت واحد در یک سیاق
واحد قرار بگیرد، در حالی که هر کدام از این ها نسبت
به فصل ممیز خود دارای اختلاف باشند.

تلمیذ: تشخیص این موارد که اختلاف موضوع

پیدا می‌شود، موارد خاصی دارد؟

استاد: خب این را انسان باید خودش بفهمد و از

میان قرائن و از خود روایات باید در بیاورد که در

این جا کدامیک از این‌ها مشمول کدام نوع تکلیف

است. مثلاً فرض بکنید در خیلی از روایات داریم «و

قَالَ الصَّادِقُ عَلَيْهِ السَّلَامُ لَيْسَ عَلَى النِّسَاءِ أَذَانٌ وَلَا

إِقَامَةٌ وَلَا جُمُعَةٌ وَلَا اسْتِثْمَامُ الْحَجَرِ وَلَا دُخُولُ الْكَعْبَةِ

وَلَا الْهَرَوَلَةُ بَيْنَ الصَّفَا وَالْمَرْوَةِ وَلَا الْحَلْقُ إِنَّمَا

يُقَصِّرْنَ مِنْ شُعُورِهِنَّ»

چون زن اصلاً تکلیف ندارد، بعضی از این‌ها

خب کراهت دارد، کراهت شدید دارد، بعضی‌ها

کراهت دارد، بعضی‌ها به صرف رفع قلم است. به

موارد مختلف انسان از قرائن دیگر و جاهای دیگر

می‌تواند خصوصیات فردی هر مورد را در این جا

مشخص کند.

ولی در آن چه که خود نفس این روایت در مقام

بیانش است فقط آن حکم مشترکش است که؛ رفع

تکلیف الزامی است، فقط به این منوال. حالا این رفع

تکلیف الزامی، چه برجای آن می‌نشیند، حرام

می‌نشیند، کراهت می‌نشیند، یا مباح. این سه تا را از

جای دیگر انسان بایستی که اثبات کند.

اما نظایر این روایات هم داریم، البته راجع به این روایت فردا صحبت می‌کنیم، به این شکل رها نمی‌کنیم. حالا نوبت فقها هم می‌رسد صاحب جواهر و این‌ها را ببینید.

باید این قسم بحث کرد؛ که اول بیاید روایات را ببینید، آن‌چه را که از روایات می‌فهمید چیست؟ اصلاً فرض کنید تا به حال فقیهی نیامده، تا به حال هیچ صاحب نظری نیامده، صاحب رأیی نیامده است.

ما مکلف نیستیم که از اول ببینیم شیخ طوسی چه گفته! شیخ طوسی هم مثل ما بود فرقی نداشت. ما مکلف نیستیم که ببینیم فرض کنید علامه و این‌ها چه گفتند. آن‌چه که ما تکلیف داریم و یک مجتهد، اول چشمش را می‌اندازد به آیه قرآن و روایت، تمام شد. ببینید که از آیات قرآن و روایات، نسبت به این مسأله چه استنباط می‌کند.

وقتی مطلب برایش روشن شد حالا می‌رود به تقریرات جواهر باشد، مستمسک و امثال این‌ها از

کتب فقهیه مثل حدائق - حدائق را حتماً مطالعه کنید، همراه با جواهر - را می‌بیند. تازه آن وقت وقتی نگاه کرد به کیفیت استدلال آن‌ها، یک میزان دستش می‌آید که هر کدام از این‌ها در چه درجه‌ای از معرفت و رشد قرار دارند، هر کدامشان چطوری هستند.

و این از اول یک مسأله خلافی بوده است. بارها من خدمت رفقا می‌گفتم تأسیس اصل‌هایی که در آمده معلوم نیست کدام آدم بی‌کاری آمده این‌ها را درست کرده است. قبل از اینکه مسأله‌ای درست بشود روایت آمده تمام این‌ها را بیان کرده است.

همه این‌ها تحریف ذهن است. یک مجتهد وقتی نگاه می‌کند باید از همان مجرای صحیح؛ صاف ذهنش را بدوزد به روایت که امام علیه السلام می‌فرماید. وقتی که مطلب را فهمید، مسأله را فهمید، و متوجه شد قضیه چیست، حالا ببیند دیگران چه برداشتی کردند، شاید دیگران به یک مطلبی رسیدند که ما نرسیده باشیم، شاید دیگران یک جهتی در ذهنشان هست، چه عیب دارد آدم برود و ببیند که مثلاً آن‌ها هم در این قضیه چه نظر داشتند، ولی باید

از اول بار خودش را از همین روایت ببند دیگر مسأله
برایش تمام باشد، آن وقت مجال برای بحث هست.

اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ